

شهادت علی علیه السلام

تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست اعلام التقی و انقصمت العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی ...



تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست اعلام التقی و انقصمت العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی ...
(ندای آسمانی)

علی علیه السلام پس از خاتمه جنگ نهروان و بازگشت بکوفه در صدد حمله بشام بر آمد و حکام ایالات نیز در اجرای فرمان آنحضرت تا حد امکان به بسیج پرداخته و گروههای تجهیز شده را بخدمت وی اعزام داشتند.

تا اواخر شعبان سال چهلیم هجری نیروهای اعزامی از اطراف وارد کوفه شده و باردوگاه نخيله پيوستند، علی علیه السلام گروههای فراهم شده را سازمان رزمی داد و با کوشش شبانه روزی خود در مورد تأمین و تهیه کسری ساز و برگ آنان اقدامات لازمه را بعمل آورد، فرماندهان و سرداران او هم که از رفتار و کردار معاویه و مخصوصاً از نیرنگهای عمرو عاص دل پر کینه داشتند در این کار مهم حضرتش را یاری نمودند و بالاخره در نیمه دوم ماه مبارک رمضان از سال چهلیم هجری علی علیه السلام پس از ایراد يك خطابه غراء تمام سپاهیان خود را بهیجان آورده و آنها را برای حرکت بسوی شام آماده نمود ولی در این هنگام خامه تقدیر سرنوشت دیگری را برای او نوشته و اجرای طرح وی را عقیم گردانید.

فراریان خوارج، مکه را مرکز عملیات خود قرار داده بودند و سه تن از آنان با سامی عبد الرحمن بن ملجم و برك بن عبد الله و عمرو بن بكر در یکی از شبها گرد هم آمده واز گذشته مسلمین صحبت میکردند، در ضمن گفتگو باین نتیجه رسیدند که باعث این همه خونریزی و برادر کشی، معاویه و عمرو عاص و علی علیه السلام میباشد و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند مسلمین بکلی آسوده شده و تکلیف خود را معین می کنند، این سه نفر با هم پیمان بستند و آنها بسوگند مؤکد کردند که هر يك از آنها داوطلب کشتن یکی از این سه نفر باشد عبد الرحمن بن ملجم متعهد قتل علی علیه السلام شد، عمرو بن بكر عهده دار کشتن عمرو عاص گردید، برك بن عبد الله نیز قتل معاویه را بگردن گرفت و هر يك شمشیر خود را با سم مهلك زهر آلود نمودند تا ضربتشان مؤثر واقع گردد نقشه این فرار داد بطور محرمانه و سری در مکه کشیده شد و برای اینکه هر سه نفر در یکموقع مقصود خود را انجام دهند شب نوزدهم ماه رمضان را که شب قدر بوده و مردم در مساجد تا صبح بیدار میمانند برای این منظور انتخاب کردند و هر يك از آنها برای انجام مأموریت خود بسوی مقصد روانه گردید، عمرو بن بكر برای کشتن عمرو عاص بمصر رفت و برك بن عبد الله جهت قتل معاویه رهسپار شام شد ابن ملجم نیز راه کوفه را پیش گرفت.

برك بن عبد الله در شام بمسجد رفت و در ليله نوزدهم در صف یکم نماز ایستاد و چون معاویه سر بر سجده نهاد برك شمشیر خود را فرود آورد ولی در اثر دستپاچگی شمشیر او بجای فرق معاویه بر ران وی اصابت نمود. معاویه زخم شدید برداشت و فوراً بخانه خود منتقل و بستری گردید و ضارب را نیز پیش او حاضر ساختند، معاویه گفت تو چه جرأتی داشتی که چنین کاری کردی؟

برك گفت امیر مرا معاف دارد تا مژده دهم؛ معاویه گفت مقصودت چیست؟ برك گفت همین الان علی را هم کشتند؛ معاویه او را تا تحقیق این خبر زندانی نمود و چون صحت آن معلوم گردید او را رها نمود و بروایت بعضی (مانند شیخ مفید) همان وقت دستور داد او را گردن زدند.

چون طبیب معالج زخم معاویه را معاینه کرد اظهار نمود که اگر امیر اولادی نخواهد میتوان آنها را دوا معالجه نمود و الا باید محل زخم با آهن گداخته داغ گردد، معاویه گفت تحمل درد آهن گداخته را ندارم و دو پسر (یزید و عبد الله) برای من کافی است (1). عمرو بن بكر نیز در همان شب در مصر بمسجد رفت و در صف یکم بنماز ایستاد اتفاقاً در آنشب عمرو عاص را تب شدیدی رخ داده بود که از التهاب و رنج آن نتوانسته بود بمسجد برود و به پیشنهاد پسرش قاضی شهر را برای ادای نماز جماعت بمسجد فرستاده بود!

پس از شروع نماز در رکعت اول که قاضی سر بسجده داشت عمرو بن بكر با يك ضربت شمشیر او را از پا در آورد، همهمه و جنجال در مسجد بلند شد و نماز نیمه تمام ماند و قاتل بدبخت دست بسته بچنگ مصریان افتاد، چون خواستند او را نزد عمرو عاص برند مردم وی را بعدابهای هولناك عمرو عاص تهدیدش میکردند عمرو بن بكر گفت مگر عمرو عاص کشته نشد؟ شمشیری که من بر او زده ام اگر وی از آهن هم باشد زنده نمی ماند مردم گفتند آنکس که تو او را کشتی قاضی شهر است نه عمرو عاص!!

بیچاره عمرو آنوقت فهمید که اشتباهها قاضی بیگناه را بجای عمرو عاص کشته است لذا از کثرت تأسف نسبت بمرگ قاضی و عدم اجرای مقصود خود شروع بگریه نمود و چون عمرو عاص علت گریه را پرسید عمرو گفت من بجان خود بیمناك نیستم بلکه تأسف و اندوه من از مرگ قاضی و زنده ماندن تست که نتوانستم مانند رفقای خود مأموریت را انجام دهم! عمرو عاص جریان امر را از او پرسید عمرو بن بكر مأموریت سری خود و رفقایش را برای او شرح داد آنگاه بدستور عمرو عاص گردن او هم با شمشیر قطع گردید بدین ترتیب مأمورین قتل عمرو عاص و معاویه چنانکه باید و شاید نتوانستند مقصود خود را انجام دهند و

خودشان نیز کشته شدند.

اما سرنوشت عبد الرحمن بن ملجم: این مرد نیز در اواخر ماه شعبان سال چهلیم بکوفه رسید و بدون اینکه از تصمیم خود کسی را آگاه گرداند در منزل یکی از آشنایان خود مسکن گزید و منتظر رسیدن شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شد، روزی بدیدن یکی از دوستان خود رفت و در آنجا زن زیارویی بنام قطام را که پدر و برادرش در جنگ نهران بدست علی علیه السلام کشته شده بودند مشاهده کرد و در اولین برخورد دل از کف داد و فریفته زیبایی او گردید و از وی تقاضای زناشوئی نمود.

قطام گفت برای مهریه من چه خواهی کرد؟ گفت هر چه تو بخواهی!

قطام گفت مهر من سه هزار درهم پول و يك كنيذ و يك غلام و كشتن علی بن ابیطالب است: (چه مهر سنگینی! شاعر گوید)

فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة

كمهر قطام من غنی و معدم

ثلاثة آلاف و عبدو قنية

و ضرب علی بالحسام المسمم

و لا مهر اغلی من علی و ان غلا

و لا فتك الا دون فتك ابن ملجم.

یعنی تا کنون ندیده‌ام صاحب کرمی را از توانگر و درویش که (برای زنی) مانند مهر قطام مهر کند. (و آن عبارت است از) سه هزار درهم پول و غلام و کنیزی و ضربت زدن بعلی علیه السلام با شمشیر زهر آلود.

و هیچ مهری هر قدر هم سنگین و گران باشد از کشتن علی علیه السلام گرانتر نیست و هیچ تروری مانند ترور ابن ملجم نیست. باری ابن ملجم که خود برای کشتن آنحضرت از مکه بکوفه آمده و نمیخواست کسی از مقصودش آگاه شود خواست قطام را آزمایش کند لذا بقطام گفت آنچه از پول و غلام و کنیز خواستی برایت فراهم میکنم اما کشتن علی بن ابیطالب را من چگونه میتوانم انجام دهم؟

قطام گفت البته در حال عادی کسی نمیتواند باو دست یابد باید او را غافل گیر کنی و غفلة بقتل رسانی تا درد دل مرا شفا بخشی و از وصال کامیاب شوی و چنانچه در انجام اینکار کشته گردی پاداش آخرتت بهتر از دنیا خواهد بود!! ابن ملجم که دید قطام نیز از خوارج بوده و همعقیده اوست گفت بخدا سوگند من بکوفه نیامده‌ام مگر برای همین کار! قطام گفت من نیز در انجام این کار ترا یاری میکنم و تنی چند بكمك تو میگمارم بدینجهت نزد وردان بن مجالد که با قطام از يك قبیله بوده و جزو خوارج بود فرستاد و او را در جریان امر گذاشت و از وی خواست که در اینمورد باین ملجم كمك نماید وردان نیز (بجهت بغضی که با علی علیه السلام داشت) تقاضای او را پذیرفت.

خود ابن ملجم نیز مردی از قبیله اشجع را بنام شیب که با خوارج همعقیده بود همدست خود نمود و آنگاه اشعث بن قیس یعنی همان منافقی را که در صفین علی علیه السلام را در آستانه پیروزی مجبور بمتارکه جنگ نمود از اندیشه خود آگاه ساختند اشعث نیز بآنها قول داد که در موعد مقرر او نیز خود را در مسجد بآنها خواهد رسانید، بالاخره شب نوزدهم ماه مبارک رمضان فرا رسید و ابن ملجم و یارانش بمسجد آمده و منتظر ورود علی علیه السلام شدند.

مقارن ورود ابن ملجم بکوفه علی علیه السلام نیز جسته و گریخته از شهادت خود خبر میداد حتی در یکی از روزهای ماه رمضان که بالای منبر بود دست بمحاسن شریفش کشید و فرمود شقی‌ترین مردم این مویها را با خون سر من رنگین خواهد نمود و بهمین جهت روزهای آخر عمر خود را هر شب در منزل یکی از فرزندان خویش مهمان میشد و در شب شهادت نیز در منزل دخترش ام کلثوم مهمان بود.

موقع افطار سه لقمه غذا خورد و سپس بعبادت پرداخت و از سر شب تا طلوع فجر در انقلاب و تشویش بود، گاهی باآسمان نگاه میکرد و حرکات ستارگان را در نظر میگرفت و هر چه طلوع فجر نزدیکتر میشد تشویش و ناراحتی آنحضرت بیشتر میگشت بطوریکه ام کلثوم پرسید: پدر جان چرا امشب این قدر ناراحتی؟ فرمود دخترم من تمام عمرم را در معرکه‌ها و صحنه‌های کارزار گذرانیده و با پهلوانان و شجاعان نامی مبارزه‌ها کرده‌ام، چه بسیار يك تنه بر صفوف دشمن حمله‌ها برده و ابطال رزمجوی عرب را بذاك و خون افکنده‌ام ترسی از چنین اتفاقات ندارم ولی امشب احساس میکنم که لقای حق فرا رسیده است. بالاخره آنشب تاریک و هولناک پایان رسید و علی علیه السلام عزم خروج از خانه را نمود در این موقع چند مرغابی که هر شب در آن خانه در آشیانه خودمیخفتند پیش پای امام جستند و در حال بال افشانی بانگ همی دادند و گویا میخواستند از رفتن وی جلوگیری کنند!

علی علیه السلام فرمود این مرغها آواز میدهند و پشت سر این آوازا نوحه و ناله‌ها بلند خواهد شد! ام کلثوم از گفتار آنحضرت پریشان شد و عرض کرد پس خوبست تنها نروی. علی علیه السلام فرمود اگر بالای زمینی باشد من به تنهائی بر دفع آن قادرم و اگر قضای آسمانی باشد که باید جاری شود.

علی علیه السلام رو بسوی مسجد نهاد و به پشت بام رفت و اذان صبح را اعلام فرمود و بعد داخل مسجد شد و خفتگان را بیدار نمود و سپس بمحراب رفت و بنماز نافله صبح ایستاد و چون بسجده رفت عبد الرحمن بن ملجم با شمشیر زهر آلود در حالیکه فریاد میزد لله الحکم لا لك یا علی ضربتی بسر مبارک آنحضرت فرود آورد (2) و شمشیر او بر محلی که سابقا شمشیر عمرو بن عبدود بر آن خورده بود اصابت نمود و فرق مبارکش را تا پیشانی شکافت و ابن ملجم و همراهانش فوراً بگریختند.

خون از سر مبارک علی علیه السلام جاری شد و محاسن شریفش را رنگین نمود و در آنحال فرمود:

بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله فزت و رب الكعبة.

(سوگند پروردگار کعبه که رستگار شدم) و سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود:

منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى (3) .

(شما را از خاک آفریدیم و بخاک بر میگرددانیم و بار دیگر از خاک مبعوثتان میکنیم) و شنیده شد که در آنوقت جبرئیل میان زمین و آسمان ندا داد و گفت:

تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست اعلام التقی و انفصمت العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی قتل علی المرتضی قتل اشقی الاشقیاء. (بخدا سوگند ستونهای هدایت در هم شکست و نشانههای تقوی محو شد و دستاویز محکمی که میان خالق و مخلوق بود گسیخته گردید پسر عم مصطفی صلی الله علیه و آله کشته شد، علی مرتضی بشهادت رسید و بدیختترین اشقیاء او را شهید نمود.)

همهمه و هیاهو در مسجد بر پا شد حسنین علیهما السلام از خانه بمسجد دویدند عدهای هم بدنال ابن ملجم رفته و دستگیرش کردند، حسنین باتفاق بنی‌هاشم علی علیه السلام را در گلیم گذاشته و بخانه بردند فوراً دنیال طبیب فرستادند، طبیب بالای سر آنحضرت حاضر شد و چون زخم را مشاهده کرد بمعاینه و آزمایش پرداخت ولی با کمال تأسف اظهار نمود که این زخم قابل علاج نیست زیرا شمشیر زهر آلود بوده و بمغز صدمه رسانیده و امید بهبودی نمیرود .

علی علیه السلام از شنیدن سخن طبیب بر خلاف سایر مردم که از مرگ میهراسند با کمال بردباری بحسنین علیهما السلام وصیت فرمود زیرا علی علیه السلام را هیچگاه ترس و وحشتی از مرگ نبود و چنانکه بارها فرموده بود او برای مرگ مشتاقتر از طفل برای پستان مادر بود!

علی علیه السلام در سراسر عمر خود با مرگ دست بگریبان بود، او شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت که قرار بود شجاعان قبائل عرب آنرا زیر شمشیرها بگیرند آرمیده بود، علی علیه السلام در غزوات اسلامی همواره دم شمشیر بود و حریفان و مبارزان وی قهرمانان شجاع و مردان جنگ بودند، او میفرمود برای من فرق نمیکند که مرگ بسراغ من آید و یا من بسوی مرگ روم بنابر این برای او هیچگونه جای ترس نبود، علی علیه السلام وصیت خود را بحسنین علیهما السلام چنین بیان فرمود:

او یکما بتقوی الله و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما، و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما... (4)

شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش میکنم و اینکه دنیا را نطلبید اگر چه دنیا شما را بخواهد و آنچه از (زخارف دنیا) از دست شما رفته باشد تأسف مخورید و سخن راست و حق گوئید و برای پاداش (آخرت) کار کنید، ستمگر را دشمن باشید و ستمدیده را یاری نمائید.

شما و همه فرزندان و اهل بیتم و هر که را که نامه من باو برسد بتقوی و ترس از خدا و تنظیم امور زندگی و سازش میان خودتان سفارش میکنم زیرا از جد شما پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود سازش دادن میان دو تن (از نظر پاداش) بهتر از تمام نماز و روزه (مستحبی) است، از خدا درباره یتیمان بترسید و برای دهان آنها نوبت قرار مدهید (که گاهی سیر و گاهی گرسنه باشند) و در اثر بی توجهی شما در نزد شما ضایع نگردند، درباره همسایگاه از خدا بترسید که آنها مورد وصیت پیغمبرتان هستند و آنحضرت درباره آنان همواره سفارش میکرد تا اینکه ما گمان کردیم برای آنها (از همسایه) میراث قرار خواهد داد. و بترسید از خدا درباره قرآن که دیگران با عمل کردن بآن بر شما پیشی نگیرند، درباره نماز از خدا بترسید که ستون دین شما است و درباره خانه پروردگار (کعبه) از خدا بترسید و تا زنده هستید آنرا خالی نگذارید که اگر آن خالی بماند (از کیفر الهی) مهلت داده نمیشوید و بترسید از خدا درباره جهاد با مال و جان و زبانتان در راه خدا، و ملازم همبستگی و بخشش بیکدیگر باشید و از پشت کردن بهم و جدائی از یکدیگر دوری گزینید، امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نکنید (و الا) اشرارتان بر شما حکمرانی کنند و آنگاه شما (خدا را برای دفع آنها میخوانید) و او دعایان را پاسخ نگوید.

ای فرزندان عبدالمطلب مبادا به بهانه اینکه بگوئید امیر المؤمنین کشته شده است در خونهای مردم فرو روید و باید بدانید که بعوض من کشته نشود مگر کشته من، بنگرید زمانیکه من از ضربت او مردم شما هم بعوض آن، ضربتی بوی بزنید و او را مثله نکنید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود از مثله کردن اجتناب کنید اگر چه نسبت بسگ آزار کننده باشد.

علی علیه السلام پس از ضربت خوردن در سحرگاه شب 19 رمضان تا اواخر شب 21 در خانه بستری بود و در اینمدت علاوه بر خانواده آنحضرت بعضی از اصحابش نیز جهت عیادت بحضور وی مشرف میشدند و در آخرین ساعات زندگی او از کلمات گهر بارش بهره‌مند میگشتند از جمله پنندهای حکیمانه او این بود که فرمود: انا بالامس صاحبکم و الیوم عبرة لکم و غدا مفارقتکم.

(من دیروز مصاحب شما بودم و امروز وضع و حال من مورد عبرت شما است و فردا از شما مفارقت میکنم) .

مقداری شیر برای علی علیه السلام حاضر نمودند کمی میل کرد و فرمود بزندانای خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت و شکنجه نکنید اگر من زنده ماندم خود، دانه و او و اگر در گذشتم فقط یک ضربت باو بزنید زیرا او یک ضربت بیشتر بمن زده است و رو بفرزندش حسن علیه السلام نمود و فرمود:

یا بنی انت ولی الامر من بعدی و ولی الدم فان عفوت فلك و ان قتلت فضربة مکان ضربة.

(پسر جانم پس از من تو ولی امری و صاحب خون من هستی اگر او را ببخشی خود دانی و اگر بقتل رسانی در برابر یک ضربتی که بمن زده است یکضربت باو بزن) چون علی علیه السلام در اثر سمی که بوسیله شمشیر از راه خون وارد بدن نازنینش شده بود بیحال و قادر بحرکت نبود لذا در اینمدت نمازش را ننشسته میخواند و دائم در ذکر خدا بود، شب 21 رمضان که رحلتش نزدیک شد دستور فرمود برای آخرین دیدار اعضای خانواده او را حاضر نمایند تا در حضور همگی وصیتی دیگر کند.

اولا لی علیه السلام در اطراف وی گرد گشتند و در حالیکه چشمان آنها از گریه سرخ شده بود بوصایای آنجناب گوش میدادند، اما وصیت او تنها برای اولاد وی نبود بلکه برای تمام افراد بشر تا انقراض عالم است زیرا حاوی يك سلسله دستورات اخلاقی و فلسفه عملی است و اینک خلاصه آن:

ابتدای سخنم شهادت بیگانگی ذات لا یزال خداوند است و بعد برسات محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که پسر عم من و بنده و برگزیده خداست، بعثت او از جانب پروردگار است و دستوراتش احکام الهی است، مردم را که در بیابان جهل و نادانی سرگردان بودند بصراط مستقیم و طریق نجات هدایت فرموده و بروز رستاخیز از کیفر اعمال ناشایست بیم داده است. ای فرزندان من، شما را به تقوی و پرهیز کاری دعوت میکنم و بصبر و شکیبائی در برابر حوادث و ناملایمات توصیه مینمایم پای بند دنیا نباشید و بر آنچه از دست شما رفته حسرت نخورید، شما را باتحاد و اتفاق سفارش میکنم و از نفاق و پراکندگی بر حذر میدارم، حق و حقیقت را همیشه نصب العین قرار دهید و در همه حال چه هنگام غضب و اندوه و چه در موقع رضا و شادمانی از قانون ثابت عدالت پیروی کنید.

ای فرزندان من، هرگز خدا را فراموش نکنید و رضای او را پیوسته در نظر بگیرید با اعمال عدل و داد نسبت بستمیدگان و ایثار و انفاق به یتیمان و درماندگان، او را خشنود سازید، در این باره از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هر که یتیمان را مانند اطفال خود پرستاری کند بهشت خدا مشتاق لقای او میشود و هر کس مال یتیم را بخورد آتش دوزخ در انتظار او میباشد. در حق اقوام و خویشاوندان صله رحم و نیکی نمائید و از درویشان و مستمندان دستگیری کرده و بیماران را عیادت کنید، چون دنیا محل حوادث است بنابر این خود را گرفتار آمال و آرزو نکنید و همیشه در فکر مرگ و جهان آخرت باشید، با همسایه‌های خود برفق و ملاطفت رفتار کنید که از جمله توصیه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله نگهداری حق همسایه است. احکام الهی و دستورات شرع را محترم شمارید و آنها را با کمال میل و رغبت انجام دهید، نماز و زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر را بجا آورید و رضایت خدا را در برابر اطاعت فرامین او حاصل کنید.

ای فرزندان من، از مصاحبت فرومایگان و ناکسان دوری کنید و با مردم صالح و متقی همنشین باشید، اگر در زندگی امری پیش آید که پای دنیا و آخرت شما در میان باشد از دنیا بگذرید و آخرت را بپذیرید، در سختیها و متاعب روزگار متکی بخدا باشید و در انجام هر کاری از او استعانت جوئید، با مردم برآفت و مهربانی و خوشروئی و حسن نیت رفتار کنید و فضائل نفسانی مخصوصا تقوی و خدمت بنوع را شعار خود سازید، کودکان خود را نوازش کنید و بزرگان و سالخوردگان را محترم شمارید. اولاد علی علیه السلام خاموش نشسته و در حالیکه غم و اندوه گلوی آنها را فشار میداد بسرخان دلپذیر و جان پرور آنحضرت گوش میدادند، تا این قسمت از وصیت علی علیه السلام درس اخلاق و تربیت بود که عمل بدان هر فردی را بحد نهائی کمال میرساند آنحضرت این قسمت از وصیت خود را با جمله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بپایان رسانید و آنگاه از هوش رفت و پس از لحظه‌ای چشمان خداین خود را نیمه باز کرد و فرمود: ای حسن سخنی چند هم با تو دارم، امشب آخرین شب عمر من است چون در گذشتم مرا با دست خود غسل بده و کفن بپوشان و خودت مباشر اعمال کفن و دفن من باش و بر جنازه من نماز بخوان و در تاریکی شب دور از شهر کوفه جنازه مرا در محلی گمنام بچاک سپار تا کسی از آن آگاه نشود.

عموم بنی‌هاشم مخصوصا خاندان علوی در عین خاموشی گریه میکردند و قطرات اشگ از چشمان آنها بر گونه‌هایشان فرو می‌غلطید، حسن علیه السلام که از همه نزدیکتر نشسته بود از کثرت تأثر و اندوه، امام علیه السلام را متوجه حزن و اندوه خود نمود علی علیه السلام فرمود ای پسر صابر و شکیبا باش و تو و برادرانت را در این موقع حساس بصبر و بردباری توصیه میکنم.

سپس فرمود از محمد هم مواظب باشید او هم برادر شما و هم پسر پدر شما است و من او را دوست دارم. علی علیه السلام مجددا از هوش رفت و پس از لحظه‌ای تکانی خورد و بحسین علیه السلام فرمود پسر من زندگی تو هم ماجرائی خواهد داشت فقط صابر و شکیبا باش که ان الله یحب الصابین . در این هنگام علی علیه السلام در سکر موت بود و پس از لحظاتی چشمان مبارکش بآهستگی فرو خفت و در آخرین نفس فرمود:

اشد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

پس از ادای شهادتین آن لبهای نیمه باز و نازنین بهم بسته شد و طایر روحش باوج ملکوت اعلا پرواز نمود و بدین ترتیب دوران زندگی مردی که در تمام مدت عمر جز حق و حقیقت هدفی نداشت به پایان رسید (1) .

هنگام شهادت سن شریف علی علیه السلام 63 سال و مدت امامتش نزدیک سی سال و دوران خلافت ظاهریش نیز در حدود پنج سال بود. امام حسن علیه السلام باتفاق حسین علیه السلام و چند تن دیگر بتجهیز او پرداخته و پس از انجام تشریفات مذهبی جسد آنحضرت را در پشت کوفه در غری که امروز به نجف معروف است دفن کردند و همچنانکه خود حضرت امیر علیه السلام سفارش کرده بود برای اینکه دشمنان وی از بنی امیه و خوارج جسد آنجناب را از قبر خارج نسازند و بدان اهانت و جسارت نمایند محل قبر را با زمین یکسان نمودند که معلوم نباشد و قبر علی علیه السلام تا زمان حضرت صادق علیه السلام از انظار پوشیده و مخفی بود و موقعیکه منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی آنحضرت را از مدینه بعراق خواست هنگام رسیدن بکوفه بزیارت مرقد مطهر حضرت امیر علیه السلام رفته و محل آنرا مشخص نمود.

در مورد پیدایش قبر علی علیه السلام شیخ مفید هم روایتی نقل میکند که عبد الله بن حازم گفت روزی با هارون الرشید برای شکار از کوفه بیرون رفتیم و در پشت کوفه بغربین رسیدیم، در آنجا آهوانی را دیدیم و برای شکار آنها سگهای شکاری و بازها را بسوی آنها رها نمودیم، آنها ساعتی دنبال آهوان دویدند اما نتوانستند کاری بکنند و آهوان به تپه‌ای که در آنجا بود پناه برده و

بالای آن ایستادند و ما دیدیم که بازها بکنار تپه فرود آمدند و سگها نیز برگشتند، هارون از این حادثه تعجب کرد و چون آهوان از تپه فرود آمدند دوباره بازها بسوی آنها پرواز کرده و سگها هم بطرف آنها دویدند آهوان مجدداً بفراز تپه رفته و بازها و سگها نیز باز گشتند و این واقعه سه بار تکرار شد! هارون گفت زود بروید و هر که را در این حوالی پیدا کردید نزد من آورید، و ما رفتیم و پیرمردی از قبیله بنی اسد را پیدا کردیم و او را نزد هارون آوردیم، هارون گفت ای شیخ مرا خبر ده که این تپه چیست؟ آنمرد گفت اگر امانم دهی ترا از آن آگاه سازم! هارون گفت من با خدا عهد میکنم که ترا از مکانت بیرون نکنم و بتو آزار نرسانم. شیخ گفت پدرم از پدرانش بمن خبر داده است که قبر علی بن ابیطالب در این تپه است و خدای تعالی آنرا حرم امن قرار داده است چیزی آنجا پناهنده نشود جز اینکه ایمن گردد!

هارون که اینرا شنید پیاده شد و آبی خواست و وضوء گرفت و نزد آن تپه نماز خواند و خود را بخاک آن مالید و گریست و سپس (بکوفه) برگشتیم (6) .

در مورد مرقد مطهر حضرت امیر علیه السلام حکایتی آمده است که نقل آن در اینجا خالی از لطف نیست: سلطان سلیمان که از سلاطین آل عثمان و احداث کننده نهر حسینیة از شط فرات بود چون به کربلائی معلی میآمد زیارت امیر المؤمنین مشرف میشد، در نجف نزدیکی بارگاه شریف علوی از اسب پیاده شد و قصد نمود که محض احترام و تجلیل تا قبه منوره پیاده رود.

قاضی عسکر که مفتی جماعت هم بوده در این سفر همراه سلطان بود، چون از اراده سلطان با خبر گشت با حالت غضب بحضور سلطان آمد و گفت تو سلطان زنده هستی و علی بن ابیطالب مرده است تو چگونه از جهت درک زیارت او پیاده رفتن را عزم نموده‌ای؟ (قاضی ناصبی بود و نسبت بحضرت شاه ولایت عناد و عداوت داشت) در اینخصوص قاضی با سلطان مکالماتی نمود تا اینکه گفت اگر سلطان در گفته من که پیاده رفتن تا قبه منوره موجب کسر شأن و جلال سلطان است تردیدی دارد بقرآن شریف تفأل جوید تا حقیقت امر مکشوف گردد، سلطان سخن او را پذیرفت و قرآن مجید را در دست گرفته و تفالاً آنرا باز نمود و این آیه در اول صفحه ظاهر بود: فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی. سلطان رو به قاضی نمود و گفت سخن تو برهنگی پای ما را مزید بر پیاده رفتن نمود پس کفشهای خود را هم درآورده با پای برهنه از نجف تا بروضه منوره راه را طی نمود بطوریکه پایش در اثر ریگها زخم شده بود. پس از فراغت از زیارت، آن قاضی عنود پیش سلطان آمد و گفت در این شهر قبر یکی از مروجین رافضی‌ها است خوبست که قبر او رانیش نموده و بسوختن استخوانهای پوسیده او حکم فرمائی!! سلطان گفت نام آن عالم چیست؟ قاضی پاسخ داد نامش محمد بن حسن طوسی است.

سلطان گفت این مرد مرده است و خداوند هر چه را که آن عالم مستحق باشد از ثواب و عقاب باو میرساند قاضی در نیش قبر مرحوم شیخ طوسی مکالمه زیادی با سلطان نمود بالاخره سلطان دستور داد هیزم زیادی در خارج نجف جمع کردند و آنها را آتش زدند آنگاه فرمان داد خود قاضی را در میان آتش انداختند و خداوند تبارک و تعالی آنملعون را در آتش دنیوی قبل از آتش اخروی معذب گردانید (7) .

همچنین صاحب منتخب التواریخ از کتاب انوار العلویه نقل میکند که وقتی نادر شاه گنبد حرم حضرت امیر علیه السلام را تذهیب نمود از وی پرسیدند که بالای قبه مقدسه چه نقش کنیم؟ نادر فوراً گفت: ید الله فوق ایدیهم، فردای آنروز وزیر نادر میرزا مهدیخان گفت نادر سواد ندارد و این کلام بدلیش الهام شده است اگر قبول ندارید بروید مجدداً سؤال کنید لذا آمدند و پرسیدند که در فوق قبه مقدسه چه فرمودید نقش کنیم؟ گفت همان سخن که دیروز گفتم (8) !

باری حسنین علیهما السلام و همراهان پس از دفن جنازه علی علیه السلام بکوفه برگشتند و ابن ملجم نیز همانروز (21 رمضان) بضرب شمشیر امام حسن علیه السلام مقتول و راه جهنم را در پیش گرفت. قصائد زیادی بوسیله شعراء و مردم دیگر در رثاء آنحضرت انشاد گردیده است که ما ذیلاً به یکی از آنها که ام هیثم دختر اسود نخعی سروده است اشاره مینمائیم.

1- لا یا عین و یحک فاسعدینا

الا تبکی امیر المؤمنینا

2- رزئنا خیر من ركب المطایا

و خیسها و من ركب السفینا

3- و من لبس النعال و من حذاها

و من قرء المثنائی و المثنینا

4- و کنا قبل مقتلہ بخیر

نری مولی رسول الله فینا

5- یقیم الدین لا یرتاب فیہ

و یقضی بالفرائض مستبینا

6- لیس بکاتم علما لدیه

و لم یخلق من المتجربینا

7- و یدعو للجماعة من عساه

و ینهک قطع ایدی السارقینا

8- لعمر ابی لقد اصحاب مصر

علی طول الصحابة اوجعونا

- 9 و غرونا بانهم عكوف
- و ليس كذلك فعل العاكفينا
- 10 افى شهر الصيام فجعتمونا
- بخير الناس طرا اجمعينا
- 11 و من بعد النبى فخير نفس
- ابو حسن و خير الصالحينا
- 12 اشاب ذوابتى و اطال حزنى
- امامة حين فارقت القرينا
- 13 تطوف بها لحاجتها اليه
- فلما استياست رفعت رنينا
- 14 و عبرة ام كلثوم اليها
- تجاوبها و قد رأت اليقينا
- 15 فلا تشمت معاوية بن صخر
- فان بقية الخلفاء فينا (9) .

ترجمه:

- 1 ای چشم وای بر تو ما را یاری کن و برای امیر المؤمنین اشگ بریز.
 - 2 ما مصیبت زده در فقدان کسی هستیم که او بهترین سوارکاران و کشتی نشستگان بود. (از همه بهتر بود) .
 - 3 و بهترین کسی که نعلین پوشیده و بدانها گام برداشته و سوره‌های مثنی و مئین قرآن را خوانده بود.
 - 4 و ما پیش از شهادت او زندگی خوشی داشتیم چون یار و پسر عموی رسول خدا را در میان خودمان میدیدیم.
 - 5- (علی علیه السلام) کسی بود که دین خدا را بدون شك و تردید برپا میداشت و بفرايض آن آشکارا حکم میفرمود. و هیچ علمى را (از اهل آن) مکتوم و نهان نمیداشت و از جباران و متکبران هم نبود.
 - 7 و هر که او را نافرمانی میکرد وی را (برای هدایت) باتفاق و جماعت دعوت مینمود و در بریدن دست سارقین حدیث میکرد.
 - 8 بجان پدرم سوگند که مردم شهر (کوفه) خاطر ما را پس از آنکه مدتی با او انس و مصاحبت داشتیم دردناک نمودند.
 - 9 و آنها بنام اینکه دور ما را گرفته و ملازم ما هستند ما را فریب دادند در صورتیکه روش ملازمان این چنین نباشد.
 - 10 آیا در شهر رمضان ما را با (شهادت) بهترین مردم اندوهناک و رنجیده خاطر نمودید؟
 - 11- (با شهادت) کسی که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین مردم بود یعنی حضرت ابو الحسن که بهترین شایستگان و صلحاء بود.
 - 12 موقعیکه امامه (دختر علی علیه السلام) پدرش را از دست داد (غم و اندوه او) گیسوی مرا سفید کرد و اندوهم را طولانی نمود.
 - 13- (زیرا) او بجستجوی پدرش میگردد و چون (از یافتن او) نا امید میشود صدایش را بگریه بلند میکند.
 - 14 و (در آنحال) اشگ چشم ام کلثوم که مرگ پدر را دیده است گریه امام را پاسخ میدهد.
 - 15 ای معاویة بن ابیسفیان ما را (در شهادت علی علیه السلام) شماتت مکن زیرا بقیه خلفاء (دوازده گانه) در خانواده ما است.
- مقام امامت و خلافت مسلمین پس از علی علیه السلام همچنانکه آنحضرت وصیت کرده بود بامام حسن علیه السلام رسید. عبد الله بن عباس بمسجد رفت و پس ذکر وقایع اخیر بمردم چنین گفت: البته میدانید که علی علیه السلام فرزند خود حسن علیه السلام را برای شما خلیفه قرار داده است ولی او هیچگونه اصراری در طاعت و بیعت شما ندارد اگر نظر طاعت و بیعت دارید من او را خبر دهم و بمنظور بیعت گرفتن از شما بمسجد بیاورم و اگر هم خلاف آنرا خواهانید خود دانید. مردم عموماً پاسخ مثبت دادند و ابن عباس آنحضرت را بمسجد برد تا مردم باو بیعت کنند، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود:
- لقد قبض فی هذه الليلة رجل لم یسبقة الاولون بعمل ولا یدرکه الاخرون بعمل... (10)
- در این شب کسی از دنیا رحلت فرمود که پیشینیان در عمل از او سبقت نگرفتند و آیندگان نیز در کردار بدو نخواهند رسید، او چنان کسی بود که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله پیکار میکرد و جان خود را سپر بلاى او مینمود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم را بدست با کفایت او میداد و برای جنگیدن با دشمنان دین، وی را در حالیکه جبرئیل و میکائیل از راست و چپ همدوش او بودند بمیدان کارزار میفرستاد و از میدانهای رزم بر نمیگشت مگر با فتح و پیروزی که خداوند نصیب او میفرمود، او در شبی شهادت یافت که عیسی بن مریم در آتش با آسمان رفت و یوشع بن نون (وصی حضرت موسی) نیز در آتش از دنیا رخت بر بست، هنگام مرگ از مال و منال دنیا هفتصد درهم داشت که میخواست با آن برای خانواده اش خدمتکاری تهیه کند، چون این سخنان را فرمود گریه گلویش را گرفت و ناچار گریست و مردم نیز با آنحضرت گریه کردند، امام حسن علیه السلام با این خطبه کوتاه که در یاد بود پدرش ایراد فرمود علو رتبت و بزرگی منزلت علی علیه السلام را در افکار و اندیشه‌های مستمعین جایگزین نمود و این توصیف و تمجیدی که درباره علی علیه السلام نمود تعریف پدری بوسیله پسرش نبود بلکه توصیف امامی بوسیله امام دیگر بود که بهتر از همه کس او را میشناخت.

امام حسن علیه السلام از مردم بیعت گرفت و سپس نامه‌ای بمعاویه نوشته و او را ضمن پند و نصیحت به بیعت خود دعوت نمود اما مسلم بود که معاویه این دعوت را نخواهد پذیرفت و دست از ظلم و ستم نخواهد کشید زیرا او هنگامیکه علی علیه السلام در قید حیات بود و خودش نیز چندان موقعیت قوی و محکمی نداشت با علی علیه السلام بیعت نکرد، اکنون که پایه‌های تخت حکومتش را محکم کرده و موقعیت خود را نیز تثبیت نموده است چگونه ممکن است از حسن علیه السلام اطاعت کند؟ بالاخره نامه امام حسن علیه السلام بمعاویه رسید و چنانکه گفته شد او هم پاسخ داد که من از تو شایسته‌ترم و لازم است که تو با من بیعت کنی!!

از طرفی جمع کثیری از سپاه تجهیز شده در پادگان نخيله که علی علیه السلام قبل از شهادت خود برای حمله مجدد بشام آماده کرده بود متفرق و پراکنده گشته و جز عده قلیلی باقی نمانده بود، امام حسن علیه السلام با اینکه بنا بسابقه بیوفائی و لا قیدی مردم کوفه که در زمان پدرش از آنها دیده بود میدانست که در چنین شرایطی جنگ با معاویه نتیجه‌ای نخواهد داشت مع الوصف با باقیمانده سپاه که بنا بنقل ابن ابی الحدید در حدود شانزده هزار نفر بود راه شام را در پیش گرفت و دوازده هزار نفر از آنها را بفرماندهی عبید الله بن عباس بعنوان نیروی پوششی و تأمین بیسوی معاویه فرستاد و خود در مدائن توقف نمود تا از اطراف و نواحی بگرد آوری سپاه برای اعزام بجبهه اقدام نماید ولی معاویه با دادن يك ملیون درهم عبید الله ابن عباس را فریفت و او را بسوی خود خواند.

عبید الله نیز در اثر حب دنیا و بطمع سکه‌های طلا معاویه شبانه با گروهی از همراهانش مخفیانه فرار کرده و باردوی معاویه پیوست و در مدائن نیز حوادث دیگری روی داد که موجب تفرقه و اختلاف در میان سپاهیان امام گردید و کلیه شرایط لازمه را که يك واحد عملیاتی در جبهه دشمن باید داشته باشد از میان برد و در نتیجه امام حسن علیه السلام با توجه باوضاع و احوال و با در نظر گرفتن مصلحت اسلام و مسلمین از روی ناچاری و اجبار بمتارکه جنگ که در آنموقع حساس تنها راه حل منطقی و عقلانی بود پرداخته و با قید شرایطی با معاویه صلح نمود (11).

پی‌نوشتها:

(1) طبیب بایستی بمعاویه میگفت تو که چند لحظه تحمل يك قطعه آهن سرخ شده را نداری پس در نتیجه طغیان و ریختن اینهمه خون مردم چگونه برای همیشه تحمل آتش سوزان دوزخ را خواهی نمود؟ این نیست جز اینکه تو بروز جزا ایمان نیاورده‌ای!

مؤلف.

(2) بنا بروایت شیخ مفید ابن ملجم و همراهانش در داخل مسجد نزدیک در ورودی کمین کرده و بمحض ورود علی علیه السلام شمشیرهای خود را غفلة بر آنحضرت فرود آوردند شمشیر شبیب بطاق مسجد گرفت ولی شمشیر عبد الرحمن بفرق مبارک وی اصابت نمود.

(3) سوره مبارکه طه آیه 55.

(4) نهج البلاغه

(5) مقاتل الطالبیین ارشاد مفید اعلام الوری کشف الغمهبجار الانوار جلد 42 اثبات الوصیه مسعودی.

(6) ارشاد مفید جلد 1 باب 1 فصل 6 حدیث 4.

(7) کتاب رنگارنگ جلد 1.

(8) منتخب التواریخ ص 142.

(9) مجالس السنیه ص 185-مقاتل الطالبیین ص 35.

(10) ارشاد مفید جلد 2 باب اولمقاتل الطالبیین.

(11) برای توضیح و آگاهی بیشتر بکتاب حسن کیست؟ تألیف نگارنده مراجعه شود. در این کتاب علل و جهات صلح امام حسن با معاویه تجزیه و تحلیل گردیده و بطور مبسوط و مستدل در پیرامون فلسفه آن بحث شده است.